



موسیقی و مشتاق

محمدعلی گلاب زاده

آنچه شورآفرین عشاق است، نغمه‌های سه‌تار مشتاق است.

مسئله موسیقی با نام مشتاق چنان پیوند خورده و عجین شده است که در پاره‌ای از موارد، اصل منش و شخصیت این عارف وارسته را در سایه قرار داده و پرتو سنگین آن بر زندگی او و سایر ارزش‌هایش گسترده شده است. در اینکه موسیقی بخشی از زندگی مشتاق به شمار می‌رفته و با آن دلبستگی دیرینه‌ای داشته، شک نیست؛ هرچند که مشتاق، به‌ویژه در سال‌های پایانی زندگی و پس از بیرون آمدن از صحن و سرای کریم‌خان زند - که مدتی در سایه پشتیبانی میرزا محمد، وزیر کریم‌خان زند، به آنجا راه یافته و بزمی داشت - کمتر گرد موسیقی گشت.

به قول شیخ یوسف استرآبادی:

«بعد از تشرف به فقر، از تار زدن دست کشیده بود و صاحب طرائق الحقایق نیز کیفیت راز و نیاز با تار را از زبان خود مشتاق چنین گفته است: اوقاتی که در ملازمت کریم‌خان زند بودم، به تار زدن اشتغال داشتم، پس تارک شدم. پس از چندی ناخوشی دماغ پیدا کردم. اطبا گفتند از ترک این عادت است و باید مشغول باشی، که الضرورات تُبیح المحظورات؛ در شبانه‌روزی یک‌دو بار تار می‌زنم، بدون حضور اغیار و محض رضای خالق جبار.»

بانگ سرنای چه گر مونس غمگینان است

از دم روح نفخنا، دل سرنا چه خوش است.

و نیز به قول مؤلف تاریخ کرمان «تار را به نهایت امتیاز می‌زد» و به قول حاج نایب‌الصدر «در انواع موسیقی و صوت، شهره آفاق شد و حاکم اصفهان و اعیان آن ملک بی‌حضور او انجمن نمی‌نمودند و تلامیذ بسیار از خوبان شهر به وسائط و وسایلی ذکوراً و انثاً ربوده او بودند و بعضی حاسدین چندین مرتبه به او شرمه خوراندند...» و صدای داوودی و ساز نکیسایی او آنچنان بود که حتی عده‌ای را به تشبیهات عجیب واداشت. از آن جمله:

«هنگامی که آیات الهی را با لحن ملکوتی خود می‌خواند، فرشتگان بالای سر او پر و بال می‌ریختند و برگ درختان در زمزمه او ورق‌ورق می‌شد و هر جنبه‌ای از بی‌قراری تاب سکون و قرار را از دست می‌داد، حتی صفحات کتاب و تار و پود نسج بافتنی‌ها و رشته‌های تار به ارتعاش درمی‌آمد.»

اگرچه این جملات و تعریف‌ها آمیخته به اغراق و گزافه است، با این همه از هنرمندی درخور ستایش او حکایت دارد.

سرجان ملکم درباره قتل و هنر موسیقی مشتاق می‌نویسد:

«یکی از گناهان کبیره که موجب قتل وی شد این بود که تار را خوب می‌زد؛ گویند نوعی می‌زد که هر کس در مجلس بود بی‌اختیار به گریه می‌افتاد.»

با این همه، به نظر می‌رسد در میان ارزش‌های گوناگون مشتاق، موسیقی رنگ و بویژه‌ای به خود گرفته و شاید بیش از اندازه مورد توجه قرار گرفته باشد؛ تا آنجا که گروهی آن را زمینه‌ساز قتل مشتاق می‌دانند. هنوز هم اگر از مردم عادی و حتی برخی خواص بپرسید، به شما خواهند گفت که مشتاق در کنار مسجد جامع تار می‌زد و آیات قرآن را تلاوت می‌کرد، به همین دلیل به قتل رسید. حتی عده‌ای کار را از این هم فراتر برده و سوره مربوطه را نیز تعیین کرده و می‌گویند او سوره «یس» را تلاوت می‌کرد.

حال آنکه مشتاق، به‌ویژه در مدت کوتاهی که در کرمان سکونت داشت، هرگز - دست‌کم در حضور جمع، آن هم در ورودی‌های مسجد جامع - سازی نزد و آوازی نخواند، و سرانجام همه این‌ها بهانه‌ای بیش نبود. اما بخش برتر شخصیت او یعنی هنر موسیقی، موجب شد تا این همه مسئله

و موضوع دربارهٔ او مطرح شود.

هرچند دور از ذهن نیست که او در نهان و یا در میان دوستان برگزیده در این زمینه نیز کاری صورت داده باشد، باری چنین گمان می‌شود که خواسته یا ناخواسته موسیقی با زندگی مشتاق چنان پیوند خورده است که گویی جداشدنی نیست؛ بنابراین به نظر می‌رسد که نمی‌توان از زندگی مشتاق سخن گفت اما بخشی از آن را به موسیقی اختصاص نداد.

پس از آنکه مشتاق روزگار مرثیه‌سرایی و مداحی حضرت اباعبدالله الحسین (ع) را پشت سر گذاشت، موسیقی را فراگرفت. مدتی در سرای کریم‌خان به عرضهٔ هنر پرداخت، خاطرات آموزشی معصومه را پشت سر گذاشت و سرانجام در پهنهٔ هنر به جایگاه رفیعی رسید. آنگاه در سایهٔ نبوغ و استعداد ویژه‌ای که داشت، سیم چهارم را بر سه‌تار افزود و آن را به مرحلهٔ کمال رسانید.

با این همه، به نظر می‌رسد در میان ارزش‌های گوناگون مشتاق، موسیقی رنگ ویژه‌ای به خود گرفته و شاید بیش از اندازه مورد توجه قرار گرفته باشد؛ تا آنجا که گروهی آن را زمینه‌ساز قتل مشتاق می‌دانند. هنوز هم اگر از مردم عادی و حتی برخی خواص بپرسید، به شما خواهند گفت که مشتاق در کنار مسجد جامع تار می‌زد و آیات قرآن را تلاوت می‌کرد، به همین دلیل به قتل رسید. حتی عده‌ای کار را از این هم فراتر برده و سورهٔ مربوطه را نیز تعیین کرده و می‌گویند او سورهٔ «یس» را تلاوت می‌کرد.

حال آنکه مشتاق، به‌ویژه در مدت کوتاهی که در کرمان سکونت داشت، هرگز - دست‌کم در حضور جمع، آن هم در ورودی‌های مسجد جامع - سازی نزد و آوازی نخواند، و سرانجام همهٔ این‌ها بهانه‌ای بیش نبود. اما بخش برتر شخصیت او یعنی هنر موسیقی، موجب شد تا این همه مسئله و موضوع دربارهٔ او مطرح شود.

هرچند دور از ذهن نیست که او در نهان و یا در میان دوستان برگزیده در این زمینه نیز کاری صورت داده باشد، باری چنین گمان می‌شود که خواسته یا ناخواسته موسیقی با زندگی مشتاق چنان پیوند خورده است که گویی جداشدنی نیست؛ بنابراین به نظر می‌رسد که نمی‌توان از زندگی مشتاق سخن گفت اما بخشی از آن را به موسیقی اختصاص نداد.

پس از آنکه مشتاق روزگار مرثیه‌سرایی و مداحی حضرت اباعبدالله الحسین (ع) را پشت سر گذاشت، موسیقی را فراگرفت. مدتی در سرای کریم‌خان به عرضه هنر پرداخت، خاطرات آموزشی معصومه را پشت سر گذاشت و سرانجام در پهنه هنر به جایگاه رفیعی رسید. آنگاه در سایه نبوغ و استعداد ویژه‌ای که داشت، سیم چهارم را بر سه‌تار افزود و آن را به مرحله کمال رسانید.

از اهمیت کار مشتاق و سیم الحاقی او بر سه‌تار که بگذریم، چگونگی حضور او در پهنه موسیقی، به‌ویژه قرائت قرآن و احادیث همراه با نواختن ساز مطرح می‌شود و اینکه جایگاه این نوآوری در مکتب اسلام کجاست؟ و آیا این مسئله آن اندازه اهمیت داشت که موجب قتل او شود؟

هرچند که مطرح کردن موضوع تلاوت قرآن با صدای ساز از سوی بدخواهان، تنها یک بهانه بود - اما بهترین بهانه - زیرا گسترش اقتدار اجتماعی مشتاق و ترس از محبوبیت بیشتر و سرانجام افزایش هرروزه طرفداران او، دلیل اصلی آن‌ها به شمار می‌رفت. مانند اینکه در گذشته نیز بزرگانی چون شیخ شهاب‌الدین سهروردی، عین‌القضاه همدانی، حسین بن منصور حلاج و... به همین دلیل، یعنی بی‌پروایی در کلام و نفوذ زیاد در مردم، اما به بهانه‌های دیگری به قتل رسیدند. به‌عنوان مثال، شیخ اشراق را متهم کردند که خواهان قدرت است. حتی خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی را نیز به بهانه‌های همسانی کشتند؛ زیرا او نیز متهم شد که به قرآن گستاخی کرده است، و حال آنکه می‌دانیم او با قرآن دلبستگی فراوان داشت و هرگز اندیشه‌ای این‌چنین در او راه نیافت.

این باور وقتی بیشتر می‌شود که می‌بینیم ابراهیم، پسر شانزده‌ساله خواجه، در عین بی‌گناهی با پدر به قتل می‌رسد؛ پس او چرا؟! بر این اساس باید گفت آنچه موجب قتل این بزرگان شد، تفکر آن‌ها بود؛ همان اندیشه نوگرایی که در قالب زمانه آن‌ها نمی‌گنجید و به‌زودی به مهر کفر و ارتداد از سوی کج‌فهم‌های روزگار ممهور می‌شد.

اثرات افزودن سیم مشتاق بر سه‌تار

۱- تأثیر طنین: افزودن این سیم باعث تغییر طنین سه‌تار شده است. حتی اگر نوازنده به این سیم زخمه نزنند، در اثر ارتعاشات سیم‌های دیگر، مرتعش می‌شود و این ارتعاش در برآیند صدای شنیده‌شده از این ساز کاملاً مؤثر است و حجم طنین سه‌تار را افزایش می‌دهد. این خاصیت

سیم‌های رزناس را در سازهایی مانند ژباب و قیچک محلی بهتر می‌توان مشاهده کرد. سیم‌هایی در این دو ساز وجود دارند که اصلاً مضراب نمی‌خورند ولی طنین ساز را تغییر می‌دهند؛ زیرا وقتی یک سیم مرتعش می‌شود، سیم‌های هم‌نام خود را مرتعش می‌کند.

۲- کمک به شفافیت صدای سیم هنگام (بم) سه‌تار: جفت شدن سیم‌های مشتاق و «هنگام»، صدای «سیم هنگام» را شفاف‌تر و با سایر سیم‌ها مانوس‌تر نموده است. در اکثر موارد، سیم مشتاق با سیم هنگام در فاصله هشتم (اکتاو) کوک می‌شوند. برآیند صدای شنیده‌شده از این دو سیم بسیار زیباتر و مطبوع‌تر است. البته در مواردی، دو سیم در فاصله هشتم کوک نمی‌شوند.

۳- ایجاد کوک‌های متنوع‌تر در سه‌تار: داشتن چهار سیم به‌جای سه سیم باعث می‌شود که چهار گزینه مختلف برای ایجاد کوک‌های متنوع به وجود آید. استاد احمد عبادی در آلبوم کوک‌های سه‌تار این تنوع را با زیبایی هر چه تمام‌تر به نمایش گذاشته‌اند. در مواردی، نوازنده می‌تواند چهار سیم را در چهار صدای مختلف کوک نماید و به‌طور آزاد چهار نت جداگانه را در اختیار داشته باشد که به زیبایی قطعات کمک زیادی می‌کند.

۴- استفاده از سیم مشتاق به‌عنوان سیم مستقل: دیده شده که بعضی از اساتید سه‌تار، در مواردی از سیم مشتاق به‌عنوان سیمی مستقل بهره می‌برند نه به‌عنوان سیم هم‌خوان؛ به‌طوری‌که فاصله سیم مشتاق را از روی شیطانک و خرک سه‌تار به هنگام سیم بیشتر می‌کنند تا در هنگام انگشت‌گذاری و زخمه زدن، در مواردی که به سلیقه نوازنده برمی‌گردد، انگشت‌ها به سیم هنگام برخورد نکنند و سیم مشتاق مستقلاً به کار گرفته شود. این اساتید در کتاب‌های خود علامت ویژه‌ای را برای استفاده مستقل از سیم مشتاق ابداع نموده‌اند.

تمام تأثیرات مثبت ذکرشده در سه‌تار را برای تار نیز می‌توان در نظر گرفت. ابتکار هوشمندانه مشتاق‌علی‌شاه، توسط درویش‌خان در تار تکرار شده و توانست تمام این مزیت‌ها را برای تار نیز قابل تعریف نماید.

اسلام و موسیقی

واژه موسیقی برگرفته از واژه یونانی Musical یا Moosika لاتین است و ریشه آن Mosa یا Misse می‌باشد که نام یکی از خدایان اساطیری یونان و حامی هنرهای زیباست. نویسندگان عرب، کلمه موسیقی را مرکب از دو واژه «موسی» به معنای نغمات و «قی» به معنای خوشایند می‌دانند. «گزنفون» به سه نوع موسیقی مذهبی، رزمی و بزمی اشاره می‌کند، کمااینکه امروز نیز شاهد این تنوع هستیم.

موسیقی در همه آیین‌ها و مذاهب پایگاه و جایگاهی دارد، آنگونه که در برخی از آن‌ها انجام فريضه‌های مذهبی با موسیقی همراه است. در میان ملت‌ها نیز جایگاه موسیقی را می‌توان دید؛ بارزترین نمونه آن سرود ملی است که کمابیش همه ملت‌های جهان از آن برخوردارند، اصلی که ریشه در تاریخ دارد. مثلاً «هرودت»، تاریخ‌نگار یونانی درباره موسیقی مذهبی هخامنشیان می‌نویسد: «ایرانیان برای تقدیم نذر و قربانی به خدا و مقدسات خود چیزی را قربانی نمی‌کنند، آتش مقدس بر نمی‌افروزند، بر قبرها شراب نمی‌پاشند، ولی یکی از موبدان حاضر می‌شود و یکی از سرودهای مقدس مذهبی را با چنگ و آواز می‌خواند.»

نقش موسیقی را در برانگیختن دلیری و جنگاوری سربازان و در میدان‌های نبرد نباید نادیده گرفت، آنگونه که سرودهای ملی - مذهبی زمان جنگ تحمیلی را از یاد نبرده‌ایم.

پیش از پرداختن به آرای مثبت و سازگار در این مورد، شایان ذکر است که - مثل بسیاری از نظرات فقهی دیگر - موسیقی نیز مخالفینی دارد. حتی در برخی ایده‌های عرفانی و تصوف نیز این ناسازگاری دیده می‌شود. مثلاً «نقشبندی» با موسیقی چندان موافق نیستند و آن را تنها برای عده‌ای روا می‌دانند. در مورد سماع هم چنین ایده‌ای دیده می‌شود. برخی از اهل تصوف با بهره‌گیری از این نظر، به موسیقی این‌گونه نگاه می‌کنند که:

بر گوش حرامیان حرام است

آوای سهار و نغمه دَف

حتی گروهی از حاکمان نیز با برخی از گونه‌های موسیقی و اجراکنندگان آن مشکل داشتند؛ مثلاً عبدالحمید میرزا فرمانفرما، حاکم کرمان، که با اجرای موسیقی توسط آقا محمد گلسرخي مخالفت کرد و ماجرای آفرید که شنیدنی است.

۱- این بخش از اطلاعات توسط استاد فؤاد توحیدی، مدرس موسیقی، ارائه شده است که از ایشان سپاس‌گزاری می‌شود.

«آقا محمد گلسرخي، پسر آخوند ملا حسین کرمانی بود. آقا محمد، روحانی‌ای روضه‌خوان بود و برای خودش گاهی در مجامع بسیار خصوصی، نی می‌زد و نی را در حدّ استادی می‌نواخت و نی کریم‌خان را از استاد خود جایزه گرفته بود، زیرا قطعه‌ای را از استاد خود، به تصدیق خود استاد، بهتر از او نواخته بود.

شبى بعد از روضه هفتگی در خانه ناصرالدوله، به خواهش او قطعه‌ای نواخت. ناصرالدوله بی‌تاب شد. سپس به آقا محمد گفت:

– نی زدن تو در لباس روحانیت و با عبا و عمامه، خلاف شأن طبقه روحانی است، و بعضی روحانیون در این باب به من تذکراتی هم داده‌اند. بنابراین از فردا صبح یا باید عمامه را برداری و با لباس عادی بیایی در آبدارخانه من خدمت کنی و نی‌نواز خاص من باشی، یا اینکه دیگر لب به نی نزنی، وگرنه خواهم گفت که لبانت را به هم بدوزند.

آقا محمد، هنرمند کم‌نظیر، مهلت خواست و بعد از دو سه روز، شق دوم را انتخاب کرد و تا پایان عمر لب به نی نزد... بدین طریق که همان روز، انگشتان خود را در منقل آتش فرو کرد تا به بهانه سوختگی انگشت، مدتی از نی زدن معذور باشد، ولی این سوختگی تا آخر عمر همراه او بود؛ زیرا دست‌ها چرک کرد و چرک داخل خون شد و خیلی زود درگذشت.

با این همه، موسیقی همیشه و نزد همه اهل اجتهاد و بزرگان و نامداران عرصه شریعت حرام نبوده است، بلکه در کنار برخی از آیات عظام که بر حرمت آن پافشاری می‌کنند، کسانی چون حضرت امام نظر دیگری را بیان کرده‌اند.

در گذشته نیز این‌گونه بوده است؛ حتی در روزگار صفویه، اگرچه برخی از شریعتمداران با موسیقی مخالفت کردند، اما گروهی نیز چنین ایده‌ای نداشتند. در دوره‌های بعد همین وضعیت را می‌بینیم، آن‌گونه که در روزگار قاجار نه تنها شاهانی چون ناصرالدین‌شاه از جمله گسترش‌دهندگان هنر نقاشی، عکاسی، سینما و موسیقی بودند، بلکه بزرگانی چون آیت‌الله سنگلچی هرگز با موسیقی سر ناسازگاری نداشتند؛ تا آنجا که چون از ایشان در این مورد پرسش شد، فرمودند: موسیقی مشکلی ندارد. و زمانی که سؤال را به صورت جزئی‌تر مطرح کردند، و اینکه چگونه موسیقی حرام است؟ ایشان فرمودند:

«صدای کفگیر شما وقتی به ته دیگ پلویتان بخورد و همسایه‌تان گرسنه باشد.»

چنین اندیشه‌ای از گذشته‌های دور نیز در فرهنگ اسلامی ما - که بی‌گمان مستند به احادیث و نظرات فقهی بوده و به آن اشاره خواهد شد - وجود داشته است. آن‌گونه که ابن‌سینا به عنوان طبیبی که در عرصه آگاهی اسلامی از سرآمدان روزگار خود بود، موسیقی را برای درمان بیماران و به عنوان نسخه‌ای که از سوی پزشک تجویز می‌شده، دانسته است. او در نسخه «رساله ابن‌سینا درباره شفاي بیماران از راه موسیقی» - که در موزه شرق‌شناسی بریتانیا نگهداری می‌شود - می‌نویسد:

«در وقت فجر کاذب، آهنگ راهوی، و در وقت صبح صادق، آهنگ حسینی گوش کنند. وقتی که آفتاب به اندازه دو نیزه بالا می‌رود، آهنگ راست را بر آن‌ها بنوازند. هنگام چاشت، آهنگ بوسلیک خوب است، و نیمروز به آهنگ زنگوله گوش کنند، بعد از ظهر عشاق را بشنوند و کمی بعد از عصر، آهنگ حجاز را برای بیمار بنوازند و...»
عنصرالمعالی نیز در باب موسیقی و اهمیت آن می‌نویسد:

«اگر خنیاگر باشی، سبک‌روح و خوش‌گوی باش و خوی نیکو دار و خود را به طاقت خویش همیشه پاک‌جامه دار... و همه راه‌های کران مزین و نیز همه راه‌های سبک مزین که نیز همه از یک نوع زدن شرط نبود که آدمی همه از یک طبع نباشد، همچنان که همه خلق مختلف‌اند، خلق نیز مختلف است...»

امام محمد غزالی نیز بر این باور است:

«پس می‌گوییم که حق تعالی را سری است در مناسبت نغمه‌های موزون به ارواح تا حدی که وی را در آن اثرهاست عجیب؛ چه بعضی آوازها شاد کنند و بعضی اندوهگین، بعضی خواب آورد و بعضی بخنداند و به طرب رساند، و بعضی آن است که از اندام‌ها حرکت بیرون آرد بر وزن آن به دست و پای و سر.»

اصولاً اسلام، یعنی آیینی که بر پایه «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ» بنا شده و زیبایی و زیبادوستی و زیباخواهی را گرامی داشته است، موسیقی - البته نه در نوع ناشایست و وسوسه‌انگیزش - نمی‌تواند بازدارنده باشد. آنگونه که در حدیثی به نقل از رسول گرامی اسلام آمده است:

«إِنَّ مِنْ أَجَلِّ الشَّعْرِ الْحَسَنُ وَ نَغْمَةُ الصَّوْتِ الْحَسَنُ» یعنی همانا از بهترین زیبایی‌ها، موی نیکو و نغمه آوای خوش است.

می‌دانیم که یکی از آیین‌های مذهبی شیعیان، تعزیه است که اساس آن بر پایه موسیقی، شعر و نمایش استوار شده است، و وابستگی این آیین با موسیقی تا آنجاست که به قول استاد روح‌الله خالقی:

«موسیقی تعزیه موجب حفظ و تداوم بسیاری از نغمه‌ها و قطعات موسیقی سازی و آوازی ایران شد. سازهای مورد استفاده در این مراسم، کرنا، سرنا، شیپور و سایر سازهای کوبه‌ای مانند طبل و دهل بود. در تعزیه طفلان مسلم از نی و سنج هم برای فضا سازی بهره می‌بردند.»

روحانیت تشیع نیز نقش برجسته‌ای در گسترش موسیقی ایرانی داشتند؛ زیرا پس از اقدام ملا حسین واعظ کاشفی که در قرن نهم هجری کتاب روضه‌الشهدا را تألیف کرد و روضه‌خوانی وارد مرحله تازه‌ای شد، موسیقی نیز پایه‌ای آن حرکت کرد و پیش رفت.

«ملاحسین که در زمان سلطان حسین بایقرا زندگی می‌کرد، به هرات رفت و به‌خاطر صدای خوشی که در خواندن تعزیه داشت، مورد توجه او قرار گرفت. بعدها از روی همین کتاب، روضه خوانده می‌شد.

روضه‌خوانان کم‌کم با دستگاه‌های موسیقی آشنا شدند و با صوتی دل‌پذیر، شرح ماجرای مصائب کربلا را در مجالس عزاداری می‌خواندند.»

جای دوری نرویم، کرمانی‌هایی که سن و سالی از آن‌ها گذشته و شصت، هفتاد سال پیش را به یاد دارند، همواره پدر نویسنده (حاج سید اسدالله گلاب) را که یکی از روحانیون نام‌آشنا بود، با صدایش می‌شناختند؛ آنگونه که حضور او در مجلسی، موجب اجتماع مردم و شلوغی آن مراسم می‌شد. پروردگار نیز بارها و بارها بر بهره‌گیری درست از نعمت‌ها و زیبایی‌هایی که او آفریده است، پافشاری می‌کند:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؟...» یعنی «بگو: چه کسی

زیبایی‌های هستی را که خداوند برای بندگانش ایجاد نموده، حرام می‌داند و نیز آنچه خوبی

و لذت‌بخش است از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها که روزی مردم است؟»

بر این اساس، چگونه می‌توان زیبایی‌های مشروع زندگی را برای بندگان خدا غیرمجاز شمرد؟ به‌جز این، شواهد دیگری در دست است که اسلام نه تنها با نوای دل‌نشین و آواز خوش ناسازگار نیست، بلکه بهره گرفتن از آن را سفارش می‌کند.

شیخ ابوجعفر طوسی، در روایتی از پیامبر بزرگوار اسلام می‌گوید که:

«پیامبر بر خانهٔ علی بن هُبَّار گذشت، صدای دف زدن و دایره را شنید. پرسید: چه است؟

گفتند علی بن هُبَّار عروسی نموده و این آوای عروسی است که از خانهٔ او بلند است. آنگاه

حضرت فرمودند: چه خوب است این‌گونه آواها در عروسی‌ها بلند باشد که زینت‌بخش نکاح

است، نه سفاح که سروصدایی ندارد. سپس اضافه فرمود که نکاح را محکم بدارید و آن را

اعلام کنید و با سرو صدا انجام دهید و بر آن دایره بنوازید.»

قاضی نعمان مصری از امام جعفر بن محمد الصادق (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمود:

«پیغمبر اکرم (ص) بر خانهٔ بنی‌زُرَیق گذشتند، نوای سازی شنیدند. پرسیدند: این

چیست؟ گفتند: یا رسول‌الله (ص)، فلانی عروسی نموده. فرمودند: دین او کامل گشته، این

است نکاح شرعی، نه سفاح. آنگاه فرمودند: نکاح نباید مخفیانه انجام شود تا آن که دود

طعام بلند گردد یا نوای سازی به گوش برسد.»

در حدیث دیگری نیز آورده است که:

حضرت پیامبر (ص) بر گروهی از زنگیان گذشتند که طبل می‌زدند و آواز موسیقی راه انداخته بودند. تا حضرت را دیدند، سکوت کردند. حضرت فرمود: «در آنچه بودید مشغول باشید تا دشمنان (یهود مدینه) بدانند که دین اسلام گسترده است و کسی را در تنگنا قرار نمی‌دهد.»

زین‌الدین شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۵ق) در کتاب مسالک در باب مستحبات نکاح آورده است: «اعلام به نکاح از مستحبات است، زیرا پیغمبر اکرم (ص) دوست نداشت که زواج سراً انجام شود مگر آن‌که در آن دایره نواخته شود و بگویند: "ایتنا کم فحیونا اَعناکم نُحییکم"»

روایتی است که به طور مطلق غنا (موسیقی) را تجویز کرده به شرط آن‌که توأم با معصیت نباشد، و اگر توأم با فضیلتی باشد چه بهتر.

عبدالله بن جعفر (برادر تنی حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام) از برادر گرامی‌اش پرسید: «چه می‌گویید درباره غنا؟ آیا سزاوار است در اعیاد اسلامی مانند عید فطر و عید قربان و در هر مناسبت فرح‌انگیز؟»

حضرت در جواب فرمود:

«لا بأس به ما لم یُعص به.» یعنی: اشکالی ندارد تا موقعی که توأم با معصیت نباشد و با آن، معصیت خدا انجام نگیرد.

شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌کند که:

شخصی از امام علی بن الحسین زین‌العابدین (ع) سؤال نمود:

«چه می‌گویید درباره تهیه و به دست آوردن کنیزکی که صاحب آوای خوش است؟»

حضرت فرمودند: «ما عَلَیکَ لَوْ اشْتَرِیتَهَا فَذَكَرْتَکَ الْجَنَّةَ.» یعنی چه اشکالی دارد؟ با آوای خوش خود، تو را به یاد آخرت می‌اندازد.

در تفسیر آن گفته‌اند: یعنی با نوای خوش، اشعاری که دارای فضیلت و پند است می‌خواند و این‌گونه تأثیر فراوانی در جان و روان تو می‌گذارد و این در پرورش روحی بسی کارساز است.

اینک این پرسش مطرح می‌شود که آیا قتل یا شهادت مشتاق به گناه بهره‌گیری از موسیقی و قرائت قرآن - که البته اصل موضوع هم زیر سؤال است - موضوعیت داشته؟ و اگر پاسخ منفی است،

آیا ملا عبدالله این آیات و روایات و احادیث معتبر را نخوانده بود؟ یا خوانده بود، اما موضوع اصلی چیز دیگری بوده است؟!

زمان و موسیقی

این نکته نیز درخور درنگ و اندیشه است که رفتارها در هر دوره‌ای، پاسخ شایسته همان دوره را دریافت کرده‌اند. به‌عنوان نمونه، شاید اگر مشتاق در روزگار ما زندگی می‌کرد، هرگز بزرگی او در پهنه موسیقی ضد ارزش به شمار نمی‌رفت، بلکه مانند بسیاری از موسیقی‌دانان کنونی که بر صدر نشینند و قدر ببینند، می‌توانست موقعیت اجتماعی مناسبی به دست آورد. آنگونه که مثلاً امام محمد غزالی در روزگار سلجوقیان با تفکر و اندیشه خود جایگاه والای اجتماعی به دست آورد، اما عین‌القضاه با همان فکرت و رفتار مشابه به قتل محکوم شد و خوش بر زمین ریخت.

آن‌طور که خود او نیز به این نکته اشاره کرده بود، همین اختلاف نظر موجب شده تا عنوان‌های این گروه نیز متفاوت باشد؛ مثلاً آن‌ها که باور دارند خون سهروردی به ناحق ریخته شده، او را شیخ شهید می‌دانند، اما جماعتی هم از او به‌عنوان مقتول یاد می‌کنند. درست مانند مشتاق و دیگرانی چون او که همین اصل در مورد آن‌ها دیده می‌شود.

نکته دیگری که در این مورد درخور بیان است، اینکه گروهی بر این باورند که در این‌گونه موارد، نگاه عرفان به‌عنوان روش و اسلام به‌عنوان یک مکتب را باید جدا کرد، زیرا مکتب‌ها معمولاً بر پایه عقل استوارند، اما روش‌ها بعضاً در گذرگاه عشق حرکت می‌کنند (هرچند که روش‌ها در مسیر عبور خود، سرانجام به مکتب می‌رسند). آنگونه امام محمد غزالی نیز بر این نکته پافشارده و خواندن آیات قرآنی با ساز را بر پایه عقلانیت مکتب روا ندانسته و بر این باور است که در این زمینه از شعر و موسیقی بهتر و بیشتر می‌توان بهره گرفت.

در این میان، هم در گذشته و هم در روزگار ما، هستند اندیشمندانی که باور دارند با موسیقی می‌توان به خدا رسید و او را بیش از پیش شناخت. بنابراین چه دلیلی وجود دارد که نتوانیم موسیقی را با مقدسات پیوند بزنیم و در راه تقدس و تقرب بیشتر به خداوند از موسیقی بهره نگیریم؟ به عبارت دیگر، موسیقی ذهن را به جهان متافیزیک وصل می‌کند و این‌گونه آدمی را به خدا

می‌رساند؛ کما اینکه برابر آنچه گذشت و دلایلی که ذکر شد، سخنشان بدون جایگاه و پایگاه نیست. در تقسیمات علوم نیز که پیش از این از سوی بزرگانی چون ارسطو مطرح شده بود، موسیقی به عنوان زیرمجموعه فلسفه وسطی قرار داشته و همچون دانش ریاضی، دارای جایگاه ویژه‌ای است.

عرفان و موسیقی

شاید پافشاری مشتاق و دیگر هنرمندان و هنرآفرینان عرصه موسیقی بر بهره‌گیری از آن برای رسیدن به آرمان، همان نگاه و باوری است که گروهی از دانشمندان و عارفان داشته و دارند؛ بدین معنا که از موسیقی می‌توان برای رام کردن نفس اماره بهره برد.

کما اینکه شاهد هستیم برخی موسیقی‌های اصیل و سنگین، آدمی را به خلوت‌گاه اندیشه و حالت خلسه‌ای فرو می‌برند و به سمت و سویی سوق می‌دهند که دل آرام گرفته، او به یاد آرام‌دل‌ها می‌افتد و سرکشی‌ها و خشم‌ها را از یاد می‌برد.

در این زمینه جفاست اگر از همشهری بزرگمان در تاریخ طب، ادب، فرهنگ و سیاست قرن هفتم هجری قمری، یعنی ابوحامد افضل کرمانی یاد نکنیم؛ که وقتی خواست به دیدار ملک دینار غُر برود، برای اینکه بتواند نفس سرکش او را مهار کند، یکی از آوازه‌خوان‌های معروف راور - که ابوبکر نام داشت و گفته می‌شود صدایی داوودی داشته است - را با خود برد. آنگونه که وقتی در بارگاه ملک آواز می‌خواند، چنان جان او را پالایش می‌کند و انسان سرکشی چون ملک غُر را رام می‌سازد که باورکردنی نبوده است.

در خصوص این تأثیرگذاری، نام‌آورانی چون ابونصر سراج طوسی (۳۷۸ق) نیز در کتاب ارزشمند خود به نام اللّمع فی التصوف به تفصیل سخن گفته‌اند.

تأثیرگذاری موسیقی بر تن و جان و ایجاد قرب‌الی‌الله در نظر گروهی از بزرگان اندیشه و خرد، جایگاه ویژه‌ای دارد. جمعی نیز به پدیده‌های گوناگون هستی در این رابطه اشاره می‌کنند، از جمله اینکه وقتی حضرت آدم در بهشت سکونت داشت، زیر درختی به نام «طوبی» می‌آرمید که هر برگ آن سرود و نوایی داشت. بعد که به زمین رانده شد، در اینجا نیز دربه‌در به دنبال همان صوت‌ها و ترانه‌های طوبایی بهشتی می‌گشت.

آنگونه که عارف واقف، حضرت مولانا نیز بر همین اساس می‌فرمود:

ما همه اجزای عالم بوده‌ایم

در بهشت این لحن‌ها بشنوده‌ایم

عرفان هند نیز بر این باور است که شالودهٔ جهان، صوت است و بهترین صداها دارای نظام

درونی هستند؛ یعنی همان صداهایی که ما از آن به عنوان موسیقی یاد می‌کنیم.

فیزیک و موسیقی

گروهی از صاحب‌نظران کنونی هم با توجه به نظریات فیزیک کوانتوم و ارتعاش‌های درون اتم‌ها باور دارند که موسیقی در متن هستی جاری است. آن‌ها نظریهٔ پرسر و صدای «سمفونی حیات» را نیز دستمایهٔ اثبات عقیدهٔ خود قرار داده و اصل پیدایش و شکل‌گیری هستی را «ارتعاش» می‌دانند؛ همان پدیده‌ای که جان‌مایهٔ موسیقی را تشکیل می‌دهد، و همان موسیقی که در لحظه‌لحظه‌های زندگی‌مان جاری است و ما را با ذرات هستی و اصل کائنات پیوند می‌دهد و به نوعی خداشناسی می‌رساند.

نتیجه

اینک و در پایان این بحث درمی‌یابیم که دلبستگی مشتاق به موسیقی از آگاهی مذهبی و باورها و اعتقادات او سرچشمه می‌گرفت و آن را به عنوان یکی از راه‌های رسیدن به معبود و درک اندیشهٔ خداشناسی مورد عنایت ویژه داشت.

او از پیر خود مولانا شنیده بود که:

این علم موسیقی بر من چون شهادت است

چون مؤمنم شهادت و ایمانم آرزوست

مشتاق به آثار درمانی موسیقی کاملاً آگاهی داشت؛ کمااینکه به تجویز طبای آن روز اشاره کرده

و راه درمان خود را پرداختن گه‌گاه به موسیقی بیان می‌کند. امروز نیز روان‌شناسان بر این اصل پای

می‌فشارند و آن را زمینه‌ساز آرامش و آسایش درمندان می‌دانند.

آن‌ها می‌گویند معمولاً وقتی انسان به آثار مورد علاقهٔ خود گوش می‌دهد، احساس شادی

می‌کند و حالات دلخواهی به او دست می‌دهد که این وضع در مورد بیماران روانی مصداق دارد. دیگر آن‌که موسیقی نقش مؤثری در تعدیل شخصیت بیماران روانی و اجتماعی کردن آنان دارد. بیماران روانی که معمولاً از حیث روابط اجتماعی و مردماری افرادی ناتوان هستند، به وسیلهٔ موسیقی و آوازهای گروهی از انزوا بیرون می‌آیند.

اگر بیمار در زمینهٔ شناخت یا نواخت پیشرفت کند و چیزی بیاموزد، این امر عملاً بر ارزش اجتماعی او در بین دیگران و در نتیجه بر اعتمادبه‌نفس او نیز می‌افزاید و در بهبودش کارساز است. از سویی، موسیقی می‌تواند به هنگام درمان‌های دشوار و عمل‌های جراحی تا اندازه‌ای از درد و رنج بیماران بکاهد.

روان‌شناسان در سال‌های اخیر پیرامون تأثیر موسیقی در کار افراد، آزمایش‌های ژرف‌نگری به عمل آورده‌اند. «دسیرنس» و «فین» بسیاری از این آزمایش‌ها را در کتاب خود شرح می‌دهند و به‌طور کلی به این نتیجه می‌رسند که:

«موسیقی از ملال خاطر می‌کاهد و موجب می‌شود که افراد سرگرم کار دیرتر خسته بشوند و واکنش‌های عضلانی تقویت شود.»

مشتاق هر جا که متوجه شد ممکن است موسیقی زمینه‌ساز گمراهی او شود، یا دست از کار کشید، یا با اراده‌ای به استواری صخره‌ها خود را کنترل کرد. پای‌بند هوی و هوس نشد و دامن خود را به ناپاکی‌ها نیالود.

اینک به مقدمهٔ این بخش برگردیم که چرا و چگونه موسیقی بر سر مشتاق سایه افکنده و قسمتی از شخصیت و ارزش‌های وجودی او را تشکیل داده است. به عبارت دیگر، مشتاق هم یک هنرمند و موسیقی‌دان و موسیقی‌شناس بود، هم چهره‌ای کارساز در دگرگون ساختن موسیقی، هم به جنبهٔ روان‌درمانی موسیقی پی برده بود، و هم از موسیقی به عنوان راهی برای رسیدن به خدا و شناخت بیشتر او بهره برده است.

مطربا بردار چنگ و لحن موسیقار زن

آتش از جرمم بیار و اندر استغفار زن